سه نکته و بایستهٔ پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه‌السلام ـ
سید محمدکاظم طباطبایی، سید حسن افتخارزاده، غلامحسین تاجری‌نسب
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۰ـ ۱۱۳

سه نکته و بایستهٔ پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه‌السلام

سید محمدکاظم طباطبایی
سید حسن افتخارزاده
غلامحسین تاجری‌نسب

چکیده: در این گفتار، سه نکته و بایستهٔ پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه‌السلام از دکتر سید محمد کاظم طباطبایی، دکتر سید حسن افتخارزاده و دکتر غلامحسین تاجری‌نسب آمده است. نکته اول در این زمینه است که گفتارهایی که در زمینهٔ اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام، رویکرد احتجاج را در پیش گرفته‌اند، باید نقد روایات صحیح بخاری و مسلم را هدف قرار دهند، یا به روش سنتی علم الحدیث یا به روش تحلیلی تاریخی. نکته دوم، خاطره‌ای است از استاد فقید مصری، عبدالفتاح عبدالمقصود، و اعتراض برخی از عالمان ایرانی به او در زمینهٔ ایمان ابوطالب علیه‌السلام که منجر به نگارش کتاب "السقیفة و الخلافة" به دست او شد. نکتهٔ سوم – که دل نوشته‌ای است به شیوه ادبی نوشته شده – تذکّری است به این مطلب که بعضی از مورخان اهل تسنن، یکی از نامهای ابوطالب علیه‌السلام (عبد مناف) را دلیل بر مشرک بودن حضرتش دانسته و "مناف" را نام یک بُت در دورهٔ جاهلی دانسته‌اند، بدون اینکه مانند دیگر بتهای مشهور، منطقه و بتکده و پرده‌داران آن یاد شود.

کلیدواژه‌ها: طباطبایی، سید محمدکاظم؛ افتخارزاده، سیدحسن؛ تاجری‌نسب، غلامحسین؛ عبدالمقصود، عبدالفتاح؛ ایمان ابوطالب – نقد احادیث اهل تسنن؛ نقد حدیث- روش تاریخی؛ السقیفة و الخلافة (کتاب)؛ عبد مناف – تحلیل تاریخی. دوره جاهلیت – بت‌های مشهور؛ ابوطالب – بایسته‌های پژوهشی؛ ابوطالب – متون ادبی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

نکته اول. بایستهٔ پژوهشی در مورد حضرت ابوطالب علیه‌السلام

سید محمدکاظم طباطبایی *

پژوهش در بارهٔ ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام یکی از موضوعات دراز دامن و چالشی در حوزهٔ مباحثات تاریخی و کلامی میان فرقه‌ای (شیعه و اهل سنت) است.

نگاشته‌های فراوانی در بازهٔ زمانی سده‌های اول تا دورهٔ کنونی در این موضوع نوشته شده است، ولی این مجموعه در دستیابی به هدف و اقناع جامعه مخاطب، ابتر و ناتوان مانده است. چرایی این ناتوانی نیز مشخص است.[1]

مطابق با ادلهٔ کلامی شیعه و ادله و نصوص معتبر و مقبول شیعیان، حضرت ابوطالب علیه‌السلام از مسلمانان معتقد و اولیه است که زندگی، حیثیت و همه وجود خود را بر سر دفاع از اسلام و پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هزینه کرده است.

از طرف دیگر، مطابق با نصوص صریح و صحیح نزد اهل سنت، حضرت ابوطالب علیه‌السلام هیچگاه مسلمان نشده و معاذ الله در حالت کفر زندگی کرده و وفات یافته است.

روایات متعدد موجود در صحاح ستهٔ اهل سنت، به ویژه روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم، بر این مطلب تأکید کرده و حضرت ابوطالب علیه‌السلام را در قعر دوزخ جای داده‌اند.

در کنار هم قرار گرفتن دو گزارهٔ فوق، مبیّن آن است که در این موضوع، امکان گفتگو و دیالوگ میان شیعه و اهل سنت ممکن نیست و هیچگاه به نتیجه نخواهد

---

*. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث tabakazem@gmail.com

۱. البته این سخن در حوزه‌ی مباحث احتجاجی با غیر شیعه است که این یادداشت، اساساً در همان حوزه نوشته شده است. مباحث تبیینی که مخاطب آن شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام هستند، ورود و خروج دیگری می‌طلبند که در دیگر مقالات این شماره و شماره‌های پیشین بدان توجّه شده است. (ویراستار)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

رسید. زیرا اهل سنت، متون مشترک صحیح بخاری و صحیح مسلم را پس از کتاب الله، در بالاترین درجه صحت، اعتبار و اتقان می‌پندارند. از این رو نقض، توجیه، تقریر و استدلال به روایات مخالف را نمی‌پذیرند.

نگاشته‌های فراوان عالمان شیعی نیز بدون توجه دقیق به جامعهٔ مخاطب نوشته شده است. مخاطب این نگاشته‌ها، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام نیستند، زیرا آنان سؤالی در این باره ندارند و ایمان کامل حضرت ابوطالب علیه‌السلام را باور دارند.

از سوی دیگر، با فرض آن که مخاطبان این نوشته‌ها، اهل سنت متعارف و سنتی باشند، این نگاشته‌ها تأثیری نخواهند داشت.

زیرا متون و مستندات تاریخی و حدیثیِ اثبات‌کنندهٔ ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام در این نوشته‌ها، قدرت رقابت، تعارض و ترجیح نسبت به متون صحیح السند مشترک میان صحیح بخاری و مسلم را نخواهد داشت.

نتیجه آن که گفتگو و احتجاج به روش سنتی در این موضوع، نتیجه بخش نبوده و نخواهد بود.

تنها راهِ به ثمر رسیدن این بحث، پذیرش نظام و ساختار پژوهشی جدید و فراسنتی در حوزهٔ پژوهش‌های حدیثی و تاریخی است.

پیگیری شیوه‌ها و روش‌های جدید و فرا سنتی، به معنای استفاده از روش تحلیلی عقلایی، منطقی و فرهنگی در نقد متون کهن است. مثلاً تبیین فرهنگ عربی در عصر جاهلی و جایگاه بزرگ قبیله و اثرگذاری او نشان می‌دهد که حضرت ابوطالب علیه‌السلام به عنوان حامی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌بایست به گونه‌ای عمل کند که احترام و حرمت او نزد قریش و سایر قبایل، پیوسته باقی بماند و بتواند تحت لوای حمایت قبیله‌ای، حامی همه جانبهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باشد.

او حق نداشت که خود را پیرو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فردی مسلمان معرفی کند، زیرا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

در این صورت حریم او نزد مشرکان شکسته می‌شد و یکی از پیروان پیامبرﷺ شمرده می‌شد.

از این منظر، اعلام مسلمانی حضرت ابوطالب‌علیه‌السلام و حتی یک رکعت نماز خواندن او حرمتی مؤکد می‌یافت. از این رو در هیچ گزارش حدیثی و تاریخ ـ حتی گزارش‌های شیعی ـ از زندگی حضرت ابوطالب‌علیه‌السلام، هیچگاه شهادتین، نماز و دیگر شعائر اسلامی مطرح نشده است. نماز ناخواندن ایشان ثوابی افزون بر نماز خواندن بسیاری از مسلمانان و صحابه دارد. زیرا مسلمانان، تابع امر و نهی شارع هستند. گاه نماز خواندن بر کسی واجب است و بر دیگری حرام می‌شود. کسی که نماز خواندن بر او حرام است (همانند زنان در عادت ماهیانه) حق ندارد حتی رکعتی نماز بخواند. لذا این عمل که بر دیگران واجب است و گونه‌ای عبادت محسوب می‌شود، برای او حرمت خواهد یافت. این گونه تحلیل، نیازمند تبیین و توصیف فرهنگ قبیله‌گرایی در دوران اولیهٔ اسلام است و اطلاعات بیشتری از آن دوران لازم دارد.

این گونه تحلیل، مخاطبان جدیدی در میان نسل‌های جدید اهل سنت خواهد داشت که رویکرد سلفی و سنتی در مواجهه با معارف را برنمی‌تابند.

مشابه این تحلیل را دکتر علی الوردی (دانشمند جامعه‌شناس عراقی دههٔ هفتاد میلادی) نسبت به جریان عبدالله بن سبا در کتاب *وعاظ السلاطین* مطرح کرده است. او اگر چه شیعه نیست و حتی لاییک محسوب می‌شود، ولی از منظر تحلیل جامعه شناسانه، داستان مشهور عبدالله بن سبا در منابع اهل سنت را نمی‌پذیرد و آن را نفی می‌کند.

اکنون و در این دوره، جامعهٔ در حال گذار مسلمانان، به این گونه تحلیل و تقریر نیاز دارد تا بتواند با مخاطبان جدیدی از اهل سنت رابطه برقرار کند. در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

غیر این روش، مسیر گفتگوی سنتی با اهل سنت کلاً مسدود است، همانگونه که قبلاً هم مسدود بود.

باشد که رویکردهای فراسنّتی در تحلیل و تبیین، غبار مظلومیت را از چهرهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام بزداید؛ مظلومی که حتی از فرزند مظلوم خود نیز مظلوم‌تر است.

نکته دوم. خاطره‌ای از عبدالفتاح عبدالمقصود[۱]

سید حسن افتخارزاده *

یکی از آثار مکتوب نگارندهٔ سطور، ترجمه فارسی کتاب "السقیفة و الخلافة" نوشته استاد فقید مصری عبدالفتاح عبدالمقصود است که به نام "خاستگاه خلافت" منتشر شد.

آقای لطفی همراه حاج حسین کاشانی کتاب فوق را به من داده و گفت: اگر شما این را ترجمه کنید من هزینهٔ چاپ آن را تأمین می‌کنم. من نیز مشغول ترجمهٔ آن شدم.

بر خلاف دیگر کتابهایی که من ترجمه کرده بودم، این کتاب متن عربی جدید مصری بود و ترجمه آن بسیار مشکل بود. در عین حال اقدام به ترجمه آن کردم. ترجمه که تمام شد، مرحوم شیخ محمدرضا جعفری آن را تصحیح کردند. حدود یک سال کتاب دست ایشان بود و در مجموع، هم آن را تصحیح کردند و هم من را در این امر تشویق کردند. سرانجام هم ترجمه کتاب را به نشر آفاق سپردم و چاپ شد.

---

۱. اصل این یادداشت، گفتاری شفاهی از نگارنده است که فاضل گرامی جناب سعید فراهانی، نگارش و ویرایش آن را بر عهده گرفت. (سفینه)

*. دکترای فلسفه و کلام اسلامی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

روزی نزد آقای مروی در خصوص این کتاب سخن رفت و ایشان خاطره‌ای را از نویسنده آن نقل کردند که مضمون آن را از ایشان نقل می‌کنم.

"سال ۱۳۵۹ شمسی به مناسبت هزارمین سال نهج البلاغه، در ایام ماه رجب و میلاد مسعود امیرمومنان علیه‌السلام، بنیاد نهج البلاغه هزاره‌ای برای بزرگداشت آن حضرت گرفت و از دانشمندان کشورهای مختلف برای شرکت در این هزاره دعوت کردند. در این میان، از جرج جرداق، عبدالفتاح عبدالمقصود و سلیمان کتّانی نیز دعوت شده بود. آقای عبدالفتاح عبدالمقصود، میهمان آقای مهدیان بود که از تجّار و محترمین بودند. آقای مهدیان در منزل آقای فلسفی نشستی برای تجلیل از عبدالفتاح عبدالمقصود برپا کرد که وعاظ و علمای تهران با ایشان ملاقات کنند. همچنین با آیت الله وحید خراسانی هماهنگ کردند که ایشان را به قم ببرند تا در منزل آیت الله وحید، ایشان با علما و مراجع دیداری داشته باشند.

در منزل آقای وحید، حاج شیخ مرتضی حائری به همراه عده‌ای از علما به دیدن عبدالفتاح عبدالمقصود آمد. مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری شروع به گلایه از عبدالفتاح عبدالمقصود کرد که ما کتاب شما را خوانده‌ایم. از زحمات شما که خیلی خوب هم نوشته‌اید، تشکر می‌کنیم. اما یک جا از شما انتقاد و گلایه داریم و آن این است که شما حضرت ابوطالب را مؤمن ندانسته‌اید. آیا می‌دانستید که ایشان ایمان آورده بود یا نمی‌دانستید؟ اگر می‌دانستید، چرا نوشته‌اید که ایشان مشرک از دنیا رفت و اگر هم نمی‌دانسته‌اید، از شما که فردی محقق هستید، این بی‌خبری بعید است.

همین که این جمله به عبدالفتاح عبدالمقصود گفته شد، سرش را پایین انداخت و سرش را بلند نکرد و مرتب دستمال برمی‌داشت و عرق از پیشانی بلند خود پاک می‌کرد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

بعد از حدود ۱۵ دقیقه گفت که گلایه شما درست است و حق دارید از من طلب کنید. ولی این را بدانید که شما در جایی زندگی می‌کنید که در و دیوار آن، ابوطالب را مؤمن می‌داند، ولی من در مصر زندگی می‌کنم که در و دیوار می‌گوید ابوطالب مؤمن نبوده است. من نتوانستم از مقتضیات محیط خود جدا بشوم. ولی عذرخواهی می‌کنم و برای جبران تصمیم داشتم که کتابی بنویسم که مظلومیت حضرت علی علیه‌السلام را در آن بیشتر اثبات کنم. اکنون جدیت من برای انجام این کار بیشتر شد و به تصمیم قطعی رسیدم. لذا چنین قولی به شما می‌دهم."

آقای مروی گفتند که عبدالفتاح عبدالمقصود این جمله را گفت و رفت و ما هم خبر نداشتیم که ایشان چه کرده است. حال کتابی را دیدم که شما ترجمه کرده‌اید و متوجه شدم این همان کتابی است که او وعده داده است. چند سال بعد از آن نیز عبدالفتاح عبدالمقصود از دنیا رفت.

صلاح‌الدین صاوی از شعرای مصر بود که با حکومت عبدالناصر مشکلات شدید داشت، در لبنان به دست امام موسی صدر به تشیع گروید، و توسط ایشان به مشهد منتقل شد و در آنجا سکونت گزید. در آن زمان من با صلاح صاوی ارتباط داشتم و چون ایشان با عبدالفتاح عبدالمقصود ارتباط داشت، من از ایشان خواستم که برای ترجمه کتاب السقیفة و الخلافة، از عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه بگیرد. ایشان طی تماس تلفنی، از عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه ترجمه آن را برای من گرفتند و بدین وسیله عبدالفتاح عبدالمقصود اجازه ترجمه آن را به من داد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

نکته سوم. طائـف مـزار «أبوطالـب»

غلام‌حسین تاجـری‌نسب *

مقدمه

شناسایی و روشنگـریِ جهات و جوانبِ شخصـیّت پیچیده و شگفـت‌آورِ جناب "أبوطالب"، در کمتـر از یک کتـاب سنگین نمی‌گنجـد. مکتوب کوتاهی که پیش روی خوانندهٔ گرانمایه است، تنها و تنها می‌تواند نام و نشان "**دل‌نوشتـه**" به خود بگیرد، با این امتـیاز که دستمـایهٔ آن فقط شـوق روحی و شیفتـگیِ قلبی نیست بل، ساختـاری دارد استوار، که بر مصـادر و منابعِ مقبـول هر دو گروهِ "عـامّـه" و "امـامیّـه"، التفات و استـناد ورزیده‌است تا در آشفتـه بازارِ گـزاره‌های تاریخی و تفسیری، با محـک نقد و میزان خـرد، بساط تدلیـس و تلبـیس را برچیند و سَـره را از ناسَـره بازشناساند.

پنـاه بر خـدای دانای شنـوا، از اهریمـنِ گجستهٔ دورافکنـده

به‌نام آن شناســای پوشیده و پرستـیده، که

بی‌کرانْ مهـربان است و همارهٔ بخشنـده

«رادمـردی ایمـاندار از خاندان "**فـرعـون**" ـ که ایمـان خویش پنهـان می‌داشت ـ بر آنان بانگ زد: آیا می‌خواهید بزرگمـردی را بکُشیـد!!؟ (تنهـا به این بهـانه) که می‌گوید: خـداوندگار مـن "أللـه" است. درحالی‌که برایتان نشانه‌های روشنگـر از سوی پروردگارتان آورده‌است.»

سورهٔ المُـؤمِـن/ ۲۸

سال ۱۳۵۶ شمسی بود که به سفر حـجّ واجب توفیـق یافتم. در مکّـه، مشتاق زیارت مقـابر سه محبـوب عزیزِ **پیامبـر**ﷺ: جـدّش جناب **عبدالمُطّـلِب**رضی‌الله‌عنه، همسرش حضرت **خدیجـه**علیهاالسلام، عمویش جناب **ابوطـالب**رضی‌الله‌عنه شده بودم؛ امّا

---

*. محقّـق و مؤلّـف، عضو هیئت علمی و استـادیار رشته‌ی "علـوم قرآن و حـدیث".

سعـودیان اجازهٔ ورود به آرامستان "حَجـون" ـ در شمال شرقی مکّـه ـ را به حجّـاج نمی‌دادند. پس به ناچار، در گرماگرم بعد از ظهـر ـ ساعت استراحت نگهبانان ـ از سوراخی تنـگ در دیوارهٔ بالایی آن مراقـد، به درون خـزیدم و همراه با زیارتی پُرمعنـا و روح‌افـزا، توانستم نشـانه‌هایی اندوهبار و دل‌خـراش را، که از عناد و لجـاج داعیان سَلَفی‌گـری، با مقـام اقدس **رسـول اکـرم**ﷺ حکایت می‌کرد آشکار و هـویدا بنگرم:

بر مـزار غریبانهٔ "**بانـوی اوّل اسـلام**"[1]، فقط پاره‌سنگی بود سیـاه و شکسته، و بر آن رنگ ـ نبشته‌ای کـج و مُعـوَجّ، که نشان می‌داد یکی از زائران عـرب‌زبان، عبارت "**سیّـدتنا خدیجـه**" را ترسان و گریزان، بر کنـارهٔ آن نگاشته است؛ همین!! و همیـن!!.

سوگمنـدانه می‌گویم که حتّی ماننـد چنان سنـگ‌پاره‌ای را، از قبـور دو سَـرورَ بزرگ شریفتـرین خاندان عـرب یعنی: "**آل هاشـم**"[2] مانع شده بودند؛ درحالی‌که همـان ایّام، نیمـی از درهای "مسجـدالحـرام" و نیز چندین میـدان و خیابان، دانشـگاه و فرودگاه، ساختمـان و بیمارستان، و... و...، با انواع قاب‌های زیبـا و لوحه‌های گران‌بهـا، نام و عنـوانِ شاهان و حاکمـان زنده و مـردهٔ "آل سعـود" را داشت!!

آری، مقـابر خاندان پاک و شریف **نبـوی**، در "حَجـون" مکّـه و "بقیـع" مدینـه،

۱. حضرت خـدیجـه علیها السلام، به اجماع مسلمیـن، اوّلیـن مؤمـن بالغ، و برتـرین همسر پیامبـر ﷺ بود: الصـدوق، الخصـال / ۲۰۶ ؛ القُرطُبی، الإستیعـاب / ۴ / ۲۷۴ ؛ علیّ... إبن الأثیر، أُسـد الغـابة / ۶ / ۷۸.

۲. دانشوران مسلمان در چند حدیث مشابه نبـوی آورده‌اند: "خـدای بزرگ از دودمان اسماعیـل، کِنانه را برگزید و از کِنـانه، قریش را و از قـریش، آل هاشم را، آنگاه مـرا از بنی‌هاشـم گزیده ساخت."محمّد بن سعـد الکاتب، الطبقـات الکبری / ۲۰/۱؛ مُسلـم النیسابوری، الصحیـح / ۴ / ۱۷۸۲؛ أبونُعَیـم الإصبهانی، دلائل النـبوّة / ۱ / ۵۸؛ أبوبکر البَیهـقی، السُنـن الکبری / ۷ / ۱۳۴؛ محمّد الصـدوق، الخصـال / ۳۶ ؛ محمّد المفیـد، الأمـالی / ۲۱۶؛ محمّد الطـوسی، الأمـالی، / ۲۴۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

باید به بهانهٔ یکتاپرستی، ویران! و بدون نام و نشـان!! شود؛ امّـا این گونه شرک‌گریزیِ وهّابیـان، هرگز نباید شامـل حالِ اعرابیـان بیابان "نجـد" و واحهٔ "دِرعیّـه"[1] گردد.

اکنون ای خواننـدهٔ آگاه و هشیـار، از آن روی که سازندگان متـون تاریخی و نویسندگان مکتـوبات رجالی، اغلب، چاکران ارباب قـدرت و آستانه‌بوسان اصحـاب حکومت بوده‌اند پذیرش گـزاره‌های آنان، نیـاز تامّ و تمام، به بحـث و سنجش علمی، همراه با نقـد و نگرش عقلی دارد تا در چنان آشفتـه بازار، بتوان سَـره را از ناسَـره، و درست را از نادرست بازشناخت؛ پس بیـا تا چند دقیـقه‌ای کوتاه، در پرتو خـرد و انصاف، پروندهٔ سیـاه شدهٔ یکی از محکومـان تاریخ اسـلام، یعنی جناب **ابوطـالـب** را ورق بزنیم و بنگریم که این دادگاه!! ـ یا بیـدادگاه ـ ، چرا به جای تقـدیر و تکریم، انگ شـرک و ننگ بت‌پرستـی را، بر عمـوی عزیز **رسـول اعظـم**ﷺ، روا داشته‌است؟ همان خویشاوند فرَه‌منـدی که از کودکی تا جوانی آن جنـاب، به سرپرستی و کفـالتِ وی، و از پیامبری تا مهاجرت آن حضـرت، به پشتیبانی و حمـایت وی کوشیده بود.[2]

ابوطـالـب، ای اَبَرمـرد سرزمین "حجـاز"، خودت بر مـا حکایت کن که حاکمـان سه دودمان "اُمـوی"، "مـروانی" و "عبّـاسی"، در پندار و خیـال خود، به کیفـر کدام جُـرم!! و تاوان کدامین تقصـیر!! راویان روایات و خالقان خاطرات را وا می‌داشتند تا در گذر روزگار، شخصـیّت برازنده‌ات را آماج تهمـت‌های ناروا و بهتـان‌های ناسزا قرار دهند؟

---

۱. "آل سعـود"، از قدیم، ساکن "دِرعیّه" در بادیه‌ی "نَجـد" بودند: دائرة المعـارف الإسلامیّة / ۱ / ۱۹۰.

۲. ابوطـالب علیه‌السلام، نگهـداری پدرانه از پیامبـر ﷺ را، از ۸ سالگی تا ۲۵ سالگی، و پاسـداری حکیمانه از ایشان را، از سال اوّل تا سال دهم بعثـت، به نیکی انجـام می‌داد: رفیع‌الدین همدانی، ترجمه سیرة رسول الله (إبن اسحاق) / ۱/ ۱۵۷؛ آیتـی، ترجمه تاریخ یعـقوبی / ۱ / ۳۶۸؛ القُرطُبی، الإستیعـاب / ۱/ ۱۴.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

آی مسلمـانان، باعث و انگیـزۀ همۀ بدگـویی‌ها و تمامی دشمنـی‌ها این است که مـن دارای حسَـب و نسـبی پیشتاز یا تیـره و تبـاری گردن فراز بوده‌ام:

بدانیـد؛ منـم "عبدمَنـاف: **ابوطـالـب**"، نـوۀ "عَمـرُالعُلی: **هـاشـم**"، فرزند "شَیـبَةُالحَمـد: **عبدالمُطَّـلِب**"،"عمـوی پیامبـر خـدا: **محـمّـد**"، برادر "سیّدالشُهـداء: **حمـزه**"، پدر "امیرمؤمنـان: **عـلـیّ**"، و "ذوالجَناحَیـن: **جعـفر**"، پدر بزرگ "سبـط اکبـر: **حسـن**"، "سبـط شهیـد: **حسـین**"، و "قمـر بنی‌هاشم: **عبّـاس**"، نیـای بزرگ "**علـیّ اکبـر**" و "**زید بن علـیّ**" و "**سادات حسـنیّ**" و..... در سرگذشـت هر یک از **اینـان** که بنگرید، اسبـاب عناد و کیـنۀ **آنان** را خواهید یافت.

مگر ناجی مکّیـان از سال قحـط و گرسنگی، جـدّ بخشنده و جوانمـردم **هـاشـم** نبـود که به حسادت و کـژرفتـاری برادرزادۀ خام و مغـرور خود "اُمَیّـه" دچار شد و با کراهت به حَکمیّـت تن داد؛ پس بنابر نظـر شخص حَـکـَم، پسر "عبد شمـس"، گرفتـار پرداخت جریمـه و ده سال تبعیـد از "مکّـه" به "شـام" گردید[1]. بنابراین عجیـب نیست اگر "اُمَیّـه" و دودمان او، به انتقـام چنین خفّـت مدید و ذلّـت شدید، با "**هـاشـم**"، و نوادگان وی[2]، به هر شکل و با هر ابزار، به دشمنـی و کیـنه‌توزی برخیزند.

آری، **ابوطـالـب**، ای بزرگزاد شریفـان "مکّـه"، تو فرزند **عبدالمُطَّـلِب** و

۱. محمّد بن سعـد، الطبقات الکـُبری / ۱ / ۷۶ ؛ طالقانی، ترجمه‌ی الإمام علیّ بن أبی‌طالب، نوشته‌ی عبدالفتّاح عبدالمقصود / ۱ / ۴۰.

۲. سالیانی پس از این داستان، جناب "هـاشـم" یك سفر تجـاری به شهرهای "شـام" داشت که پس از دیدار بستگان خود، ناگهان بیمـار شد و از دنیـا رفت. وی را در "غـزّه" به خاک سپردند. با اقـرار تاریخ به این نکتـه که "بنی‌امیّـه"، در روزگاران بعـد نیز بسیاری از مخالفـان خود را با زهـر کشنده مسمـوم می‌کردند؛ (همان گونه که درباره‌ی امام "مجتـبی"، و حضرات "سجّـاد"، "باقـر" و "صـادق"علیهم‌السلام انجام دادند) بعیـد نیست که جناب "هـاشـم"، خود اوّلیـن قربانی این کیـن خواهی شده باشد: إبن أبی‌الحـدید المدائنی، شرح نهـج البلاغة / ۱۵ / ۲۱۰ و / ۱۶ / ۱۱؛ عبدالملک العاصمی، سَمط النجـوم العَوالیّ / ۱ / ۲۵۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

صاحب "**وصایت**" او بوده‌ای؛ پدر تو بود که در برابر "أبرَهه"، سردار فیل‌سوارِ سپاه گردن‌فراز حبشیان، والاترین مثال عزّت نفس و شجاعت قلب، و عالی‌ترین تمثال خداباوری و نیایش‌گری را به نمایش گذارد. از "أبرَهه" فقط و فقط خواست تا شتران غارت شدهٔ وی را برگردانَد و کارِ "**بیت خدا**" را به خود "**خدا**" واگذارد تا شاید دل و اندیشهٔ خشن فرمانروای مهاجمان کلیسایی، آنی هشیار شود و گرفتار قهر پروردگار نگردند. همو بود که با دیدن خیره‌سری حبشیان، و گریز هراسناک مکّیان، به ویژه امویان، کنار کعبهٔ شریف ماند. لب به دعا گشود و پیشانی مناجات بر خاک "حِجر"، آرامگاه نیای بزرگ خویش "**اسماعیل**" سایید تا پرندگان عذاب‌گرِ آفریدگار قهّار سر رسیدند و فیل و اصحاب فیل را کشتند و گریزان ساختند.[۱]

اسم نیکوی تو را ای **ابوطالب**، پدری آن‌چنان یکتاپرست و نیایش‌پیشه، "**عبد مناف**" نهاد؛ به معنای: "عبادت‌گرِ مقام عالی یا أعلی یا مُتَعالی"[۲]، نامی خداشناسانه از قبیل "عبدالأعلی"، "عبدالله" یا "عبدالعَلیّ". امّا خطیبان مزدور و قلمدارانِ خودفروختهٔ دربار اُموی و مروانی، به نادرستی شایع کردند که "مَناف" یکی از بت‌های اعراب بوده است[۳] تا دامان سپید و دودمان شریف

---

۱. همدانی، ترجمه‌ی سیرة رسول الله (إبن اسحاق) / ۱ / ۷۷ ؛ آیتی، ترجمه تاریخ یعقوبی / ۱ / ۳۲۸.

۲. "جَمَلٌ نِیافٌ، و هوَ الطَّویلُ فِی ارتِفاعٍ؛ و نَیّافٌ، عَلی فَیعال، إذَا ارتَفَعَ فی سَیرِه" ـ "النَّوف: سَنامُ البَعیر" ـ"المَناف: المُرتَقی" ـ "نَوف، أصلٌ صحیحٌ یَدُلُّ عَلی عُلُوٍّ و ارتِفاعٍ" ـ "نافَ الشَّیءُ یَنوفُ، إذا طالَ و ارتَفَع" ـ"جَبَلٌ عالٍ المَناف، أی المُرتَقی، و مِنه: عَبدُ مَنافٍ" ـ "طَودٌ مُنیفٌ أی عالٍ مُشرِفٌ": خلیل بن احمد، العین /۸ /۳۷۶؛ ابوبکر بن دُرَید، جَمهَرة اللغة /۲ /۹۷۲؛ اسماعیل بن عَبّاد، المحیط فی اللغة /۴۰۱/۱۰؛ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة /۳۷۱/۵؛ إبن‌حَمّاد الجوهری، الصِّحاح / ۴ / ۱۴۳۶؛ جارالله الزَّمَخشَری، أساس البَلاغة / ۴۷۷؛ مبارك الجَزَری، النّهایة / ۵ /۱۴۱.

۳. أبومُنذِر هِشام الکلبی، الاصنام / ۳۲؛ در پاورقیِ محقّق همین منبع، از: السُهَیلی، الرَّوض الأُنُف، و الخشنی، شرح السیرة. این شایعه حتّی دامنگیر برخی مشاهیر اهل لغت نیز شده است: الفَیّومی، المصباح المنیر / ۳۲۴؛ الفیروزآبادی، القاموس / ۳ / ۲۹۳ ـ الزَّبیدی، تاج العَروس / ۲۴ /۴۴۱.

تو را با رنگ شـرک و ننگ الحـاد بیالایند. چگونه است که قـرآن کریم، از چندین صـنم عـرب مانند: نَسر، وَدّ، لات، مَنات، سَواع، یَعوق، یَغوث، و عُزّی نام می‌برد،[1] امّا بتـی را که به پندار آن مدّعیان، جـدّ بزرگ و عمـوی مهربان رسـول خـدا تیمارگر و پرستنده‌اش بوده‌اند یاد نمی‌کند؟ شگفتـا!! مگر این دروغ‌پردازان نمی‌دانستند که اصـنام تاریخ عـرب، همه مشهـور و معـروف‌اند؟ منطقه و بتـکدهٔ هر یک مشخّص و معیّـن است؛ پرده‌داران و متولّیـان هر کدام شناخته و نامبُـرده‌اند؛ انتساب و ارتبـاطِ هر کدام، با تیـره‌ای خاصّ یا قبـیله‌ای ویژه، یاد گردیده است و در اشعـار و گفتـار آنان، اثر روشـن و بازتاب آشکار دارد؛ پس چـرا برای این صـنم ساختگی، نه منطقه‌ای، نه بتـکده‌ای، نه پرده‌دارانی، نه پرستـندگانی، در هیچ منـبعی دیده نمی‌شود؟!![2] آیا عقل متـین می‌پذیرد که پدری دانا و خـداباور، از دو فرزند خویش ـ که هر دو از یک همسرش زاده‌اند ـ یکی را "**بنـدهٔ خـدا**"، و دیگری را "**بردهٔ بُتـی ناشناس!!**" بنامـد؟

ابوطـالـب، ای شیخ "بَطحـاء"[3]، و ای پیـرِ مُراد "حُنَفـاء"[4] تو کیستی؟ و چگونه زیستی؟ که هر قدر زمـان می‌گذرد و زمـانه تازه می‌شود؛ نقـش سازنده و اثـر پایدارنده‌ات در ظهـور و رواجِ آییـن ربّانی **پیامبـر خاتم**ﷺ، بر تیـزبیـنان و نیک‌اندیشان، بیش از پیش، روشنـتر و پدیدارتر می‌گردد. آری، در روزگاری که به جای کتـاب، روزنامه، مجلّه، اعلامیّه، صـدا و سیما، اینـترنت و... و... همگانی‌ترین رسـانهٔ جمعی در جهـان عربی، اشعـار منظـوم در اشکال گوناگون

۱. قـرآن مجیـد: نـوح / ۲۳ و النَّجـم / ۱۹ و ۲۰.
۲. "لا أدری أینَ کان؟ و لا مَن نَصَـبَه؟": أبومُنـذِر هِشام الکلبـی، الاصـنام /۳۲.
۳. مقـارن روزگار بعثـت، به مرکز شهر مکّـه، چون از ریگ‌های ریز و نرم آکنـده بود؛ "أبطَـح" و "بَطحـاء"، و به ساکنان اعیـان و شریف‌زادگان آن: "قریش البِطاح" گفته می‌شد: مراصـد الإطّـلاع / ۱ / ۱۷ و ۲۰۳.
٤. آیین توحیـدی ابراهیمی را دین "حنـیف" و پیروانش را "حنفـاء" می‌نامیدند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]

به شمـار می‌آمد؛ تو نخستین شاعـری بودی که در مـدح و دفاع از رسـول اسـلام می‌سرودی، چه پیش از بعثـت و چه پس از آن، و در ابیـات فراوان اشعـار خود، راستیِ پیـام و درستی دعـوت وی را می‌ستودی و ارج می‌نهادی.[1]

به راستی جـا دارد اگر به تو ای **ابوطـالـب**، لقب "**غریب مظـلوم تاریخ**" داده شود و همان‌گونه که نبـیرگان معصـوم تو فرموده‌اند: ترا همتـای "**اصحـاب کهـف**" و همتـراز "**مـؤمـن آل فرعـون**" در شمار آورد.

۱. این مقـوله خود مقـاله‌ای ویژه را می‌پرازد. خواستاران به کتاب "الغـدیر" / ۷ / ۳۳۰ تا ۴۱۰ بنگرند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-09-22]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.10.1]